



حکمرانی قضای اسلامی دانش بنیان و تحول در علوم انسانی با تأکید بر فلسفه حقوق براساس رهنمودهای مقام معظم رهبری دام ظلّه العالی و بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی

فاطمه محمودی *

چکیده

حکمرانی قضائی در نظام جمهوری اسلامی ایران، به دلیل ماهیت دینی نظام، نیازمند ابتنا بر مبانی متقن شرعی و عقلی است. با این حال علوم انسانی موجود که به سبب درصد نفوذ، حکم «هوای تنفسی» را در فضای حکمرانی دارد؛ وارداتی و غالباً با بنیان‌های الحادی است. این امر موجب ناسازگاری در شبکه حکمرانی است این تعارض به‌ویژه در حوزه «فلسفه حقوق» که زیربنای استنباط و اجرای عدالت است، مانع از تحقق کامل قضای اسلامی و کارآمدی نظام می‌شود. با عنایت به صدور «بیانیه گام دوم انقلاب» و تأکیدات مکرر مقام معظم رهبری بر لزوم تحول در علوم انسانی و بازنگری در مبانی نظری حقوق و گذار تکاملی از نظریات غربی به سمت تولید علم دینی، پیش‌شرط حیاتی برای استقرار عدالت و پیشرفت تمدنی است. غفلت از این مهم، خسارات جبران‌ناپذیری به هویت و کارآمدی نظام وارد می‌سازد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای، ضمن واکاوی بیانات مقام معظم رهبری، به بررسی تطبیقی برخی مبانی علوم انسانی و فلسفه حقوق در اندیشه اسلامی و غربی پرداخته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تحقق «حکمرانی قضای اسلامی دانش بنیان» مستلزم تحول بنیادین در دانش فلسفه حقوق است جایگزینی مبانی توحیدی و اندیشه‌های حکمی سنت اسلامی به جای مبانی مادی و سنت فلسفی غربی است. این تحول باید توسط نخبگان خبره و با

بازتعریف مفاهیم و گزاره‌های اساسی بر پایه حکمت اسلامی صورت گیرد تا ضمن تولید «علم دینی» و بازسازی ساختار معرفتی، قوانین بر مدار عدالت واقعی اجرا شود.

واژگان کلیدی: حکمرانی قضائی، علوم انسانی اسلامی، فلسفه حقوق، بیانیه گام دوم انقلاب، علم دینی، تحول در علوم انسانی، مقام معظم رهبری.

مقدمه

حکمرانی قضائی در نظام جمهوری اسلامی سازه‌ای است که بر ستون‌های استوار شرع مقدس و عقل سلیم بنا شده است، و تحول در این دستگاه باید بر پایه مدیریت جهادی، مبانی متقن دینی و سنت عقلی و فلسفی ما استوار گردد در این مسیر علوم انسانی نقشی زیربنایی ایفا می‌کند؛ چرا که این علوم نه تنها روح دانش و جهت‌دهنده حرکت‌های اجتماعی هستند، بلکه در استنباط دقیق احکام الهی و تنقیح موضوعات فقهی و حقوقی نیز تأثیر دارند. مسئله اساسی اینجاست که علوم انسانی رایج بومی نیست و غالباً علم وارداتی هستند که بر سنت غربی مبتنی است و لذا با هویت انقلاب اسلامی ایران تعارض داشته و مدیریت‌های کلان را به انحراف می‌کشاند. از این رو مقاله حاضر در پی آن است که با تکیه بر بیانیه گام دوم و اندیشه‌های رهبر معظم انقلاب اسلامی ضرورت تحول در علوم انسانی با تأکید بر دانش فلسفه حقوق را به عنوان پیش شرط رسیدن به حکمرانی قضائی دانش بنیان و اسلامی تبیین نماید. در این مسیر ابتدا به اهمیت علم و علم انسانی به طور خاص در حکمرانی قضای اسلامی پرداخته می‌شود و سپس با تصویری از علوم انسانی موجود به بیان معیارهای علوم انسانی مطلوب از منظر معظم‌له اشاره می‌شود و در گام نهایی به طور خاص در مورد فلسفه حقوق موجود و فاصله آن با فلسفه حقوق مطلوب مطالبی ذکر خواهد شد.

۱. حکمرانی قضای در جمهوری اسلامی ایران، از منظر مقام معظم رهبری

۱-۱. اسلامیت و حکمرانی قضائی جمهوری اسلامی ایران

از منظر مقام معظم رهبری حکمرانی قضائی در جمهوری اسلامی ایران باید همواره اسلامی باشد و بر عنصر اسلامیت تأکید کند:

«قوه قضائیه ما براساس شرع است. اگر براساس شرع نباشد، غلط است؛ چون نظام، نظام اسلامی است. هر بخشی از این قوه که شرعی نباشد، موافق با مقررات اسلامی قضا نباشد، آن بخش نه مایه افتخار است، نه موجب ثواب است و نه کارگشاست. قضای اسلامی است که کارگشاست، قضای اسلامی است که در آن، از همه مفاسد می‌شود جلوگیری کرد. این مشکل قضای غربی - که غربی‌ها در فیلم‌های تبلیغاتی هم آن را زور و زیور می‌دهند و آرایش می‌کنند - نشان داده است که کارایی ندارد. هرکس که اطلاع داشته باشد، می‌بیند که آن دستگاه قضائی لنگ می‌ماند و در خدمت ظلم قرار می‌گیرد. آن دستگاه قضائی که این استعداد را دارد تا در همه شرایط با ظلم مقابله کند، دستگاه قضای اسلامی است. هر چه ممکن است، سعی کنید دستگاه قضا را اسلامی‌تر کنید. امیدواریم ان شاء الله

خدای متعال به شما توفیق دهد و قلب مقدس ولی عصر ارواحنا فداه از همه خشنود و راضی باشد» (دیدار مسئولان قوه قضائیه و خانواده‌های معظم شهدای هفتم تیر (۱۳۷۸/۴/۷)).

۱-۲. نقش علوم قضائی و غیرقضائی در حکمرانی قضائی جمهوری اسلامی ایران

یکی از ضرورت‌های حکمرانی به معنای عام و حکمرانی قضائی جمهوری اسلامی ایران به معنای خاص، توجه به نقش بی‌بدیل علم است. ایران پیش از انقلاب در تولید علم نقشی نداشت^۱ در حالی که «علم مقدمه عمل است.» (دیدار دانشجویان ۱۳۹۳/۵/۱) و سیاست‌گذاری‌های صحیح محصول علم هستند و هرگونه پیشرفت و تحول نیازمند رشد علمی است؛^۲ قوه قضائیه نیز از این امر مستثنی نیست؛ از این رو برای تحقق حکمرانی قضائی اسلامی رشد علمی در همه سطوح ضرورت دارد: «در قوه قضائیه نظام جمهوری اسلامی، پیش از هر چیز، علم و آگاهی و معرفت لازم است» (بیانات در دیدار رئیس و مسئولان قوه قضائیه - ۱۳۷۴/۴/۷).

«... گسترش علم و آگاهی هم در میان تمام سطوح قوه قضائیه بسیار مهم است... ما احتیاج داریم به گستردن دانش قضائی در همه‌ی سطوح» (بیانات در دیدار رئیس و مسئولان قوه قضائیه ۱۳۸۴/۴/۷).

البته گفتنی است ضرورت رشد علم در قوه قضائیه، شامل علوم غیرقضائی نیز می‌شود: «قوه قضائیه {علاوه بر دانش قضائی} نیاز دارد به بهره‌گیری از دانش‌ها و دانش‌هایی که کارشان فقط دانش قضائی نیست.... اگر چنانچه از نخبگان حوزه و دانشگاه در دانش‌های دیگر استفاده نشود

۱. «ایران پیش از انقلاب، در تولید علم به‌جز ترجمه هنری نداشت» (بیانیه «گام دوم انقلاب» خطاب به ملت ایران، ۱۳۹۷/۱۱/۲۲).

۲. «طرح و برنامه و سیاست‌گذاری صحیح... محصول علمند. پس مشکلات جامعه جز با توسعه علم و تعمیق علم در کشور پیش نخواهد رفت» (بیانات در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۸۴/۱۰/۱۳).

اگر علم نباشد، هیچ چیز نیست؛ و اگر فناوری هم باشد، فناوری عاریه‌یی و دروغی و وام‌گرفته‌ی از دیگران است؛ ۱۳۸۳/۹/۱۱).

رویکرد مصرف‌کنندگی علم را باید به رویکرد تولید علم تبدیل کنیم (۱۳۹۷/۰۳/۲۰).

علم و دست برتر علمی، راز پیشرفت هر کشوری در اقتدار اقتصادی، سیاسی، نظامی و روحیه‌ای است (۱۳۸۴/۱۲/۸).

علم، پایه‌ی پیشرفت همه‌جانبه‌ی یک کشور است (۱۳۹۰/۱۱/۱۴).

علم برای یک ملت مهم‌ترین ابزار آبرو و پیشرفت و اقتدار است (۱۳۹۴/۰۸/۲۰).

طبعاً قوه قضائیه نخواهد توانست کار را آنچنان که باید و شاید دنبال کند» (بیانات در ارتباط تصویری با همایش سراسری قوه قضائیه ۱۳۹۹/۴/۷).

بنابراین مسئولان قضائی برای آنکه بتوانند به اسلام و قضای اسلامی جامع عمل ببوشانند باید به علم و تخصص عنایت ویژه داشته باشند و مقدس مآبی صرف در این مسیر کفایت نمی‌کند: «به‌کارگیری عقل، علم، تخصص و تجربه و به‌کاربردن همه ظرفیت دستگاه تحت مدیریت برای رسیدن به آرمان‌های نظام اسلامی رفتار {کنند که این} رفتار دینی است. اگر یک مسئول خیلی هم مقدس مآب باشد، اما از ظرفیت خود برای کار و تلاش استفاده نکند... اگر از فرصت‌ها استفاده نکند و عقل و تدبیر و هوش و علم و تخصص و تجربه را به‌کار نگیرد، رفتار دینی اش ناقص است» (در دیدار زائرین و مجاورین حرم مطهر رضوی ۱۳۸۳/۱/۲).

۲. علوم انسانی و حکمرانی قضائی اسلامی

۲-۱. اهمیت علوم انسانی در حکمرانی قضای اسلامی

همه علوم در حکمرانی قضای اسلامی مورد نیاز هستند، ولی از بین همه علوم، علوم انسانی از اهمیت بسزایی برخوردار است تا جایی که می‌توان آن را به منزله هوای تنفسی فضای حکمرانی تلقی کرد:

«علوم انسانی هوای تنفسی مجموعه‌های نخبه کشور است که هدایت جامعه را برعهده دارند، بنابراین آلوده یا پاک بودن این هوای تنفسی بسیار تعیین‌کننده است» (در دیدار جمعی از مسئولان و دست‌اندرکاران جشنواره مردمی فیلم عمار با رهبر انقلاب؛ ۱۳۹۱/۱۲/۱).

علمی که به معرفی انسان می‌پردازد، به نوعی، نقطه کانونی اتصال حکمرانی قضائی به بینش و فرهنگ اسلامی است:

«علمی که انسان را معرفی می‌کند و به انسان مربوط می‌شود... مهم‌ترین علمی است که محور بینش اسلامی و محور فرهنگ اسلامی است» در دیدار با مسئولان مؤسسه در راه حق و جریان طرح بازسازی علوم انسانی ۱۳۶۱/۱۰/۲؛ در کارنامه دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (از تیرماه تا اسفند ۱۳۶۱)، قم: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۲، ص ۲۳۶.

اهمیت علوم انسانی تا جایی است که برای شناخت دقیق حکم خدا نیز به علوم انسانی نیاز است: «مجموعه‌ای از علوم انسانی و غیره که دارای تأثیر در استنباط و تنقیح موضوعات فقهی اند باید مورد عنایت قرار گیرند و فقیه این دوران با همه ابزارهای استنباط صحیح که از آن جمله تشخیص

درست موضوعات است مجهز گردد. بدیهی است که شناخت درست موضوع در تصحیح شناخت حکم الهی دارای تأثیر تمام است» پیام به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به مناسبت تشکیل شورای سیاست‌گذاری حوزه ۱۳۷۱/۸/۲۴).

۲-۲. علوم انسانی موجود

همان‌گونه که گفته شد علوم انسانی می‌تواند و باید در حکمرانی قضائی اسلامی نقش محوری ایفا کند، ولی متأسفانه اغلب علوم انسانی وارداتی که حاصل فرهنگ غربی و جهانی غیرالهی است در تعارض با هویت ایران اسلامی و نهادهای حاکمیتی آن است ازاین‌رو در مجموع به جای اعتلا و رشد دستگاه قضا، مضر به حال آن خواهد بود و سیستم کشور را به ناسازگاری و تعارض و درنهایت ناکارآمدی دچار می‌کند:

«علوم انسانی به شکل کنونی مضر به حال کشور و انقلاب است» (بیانات در دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب نخبه حوزه علمیه قم؛ ۱۳۸۹/۸/۲).

«ببینید، ما نمی‌گوییم علوم انسانی غیرمفید است؛ ما می‌گوییم علوم انسانی به شکل کنونی مضر است» (همان).

۲-۲-۱. ابتدای علوم انسانی موجود بر جهانی غیرالهی

اگرچه از منظر مقام معظم رهبری، علوم انسانی موجود مضر به حال کشور و حکمرانی قضای اسلامی است، ولی این به معنای طرد اهمیت و ارزشمندی نفس علوم انسانی نیست، بلکه اشکال در نحوه تکیه علوم انسانی موجود در سنت غیرالهی است. علوم انسانی با علوم پزشکی و مهندسی تفاوت دارد و جهانی بینی و نحوه نگاه به انسان و عالم در چگونگی آن، تأثیر مستقیم خواهد داشت:

«ببینید، ما نمی‌گوییم علوم انسانی غیرمفید است؛ ما می‌گوییم علوم انسانی به شکل کنونی مضر است؛ بحث سر این است. بحث سر این نیست که ما جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی یا علم مدیریت یا تعلیم و تربیت نمی‌خواهیم یا چیز خوبی نیست یا فایده‌ای ندارد، چرا؛ قطعاً خوب است، قطعاً لازم است. من یکی از حرف‌هایی که دارم، همین رشته‌ی تعلیم و تربیت در حوزه است. بحث در این نیست که این علوم مفید نیست؛ بحث در این است که اینی که امروز در اختیار ما قرار دادند، مبتنی بر یک جهانی بینی است غیر از جهانی بینی ما. علوم انسانی مثل پزشکی نیست، مثل مهندسی نیست، مثل فیزیک نیست که جهانی بینی و نگرش نسبت به انسان و جهان در آن تأثیر نداشته باشد؛ چرا، تأثیر دارد.

شما مادی باشید، یک جور علوم انسانی تنظیم می‌کنید. علوم انسانی ما برخاسته‌ی از تفکرات پوزیتیویستی قرن پانزده و شانزده اروپاست. قبلاً که علوم انسانی‌ای وجود نداشته است؛ آن‌ها آمده‌اند همین اقتصاد را، همین جامعه‌شناسی را در قرن هجدهم و نوزدهم و یک خرده قبل، یک خرده بعد تدوین کردند و ارائه دادند؛ خوب، این به درد ما نمی‌خورد. این علوم انسانی، تربیت‌شده و دانش آموخته‌ی خود را آنچنان بار می‌آورد که نگاهش به مسائل مبتلابه آن علم و مورد توجه آن علم - چه حالا اقتصاد باشد، چه مدیریت باشد، چه تعلیم و تربیت باشد - نگاه غیر اسلامی است. می‌بینیم همان شخص متدین در داخل دانشگاه که فرض کنید مدیریت یا اقتصاد خوانده، هرچه با او درباره‌ی مبانی دینی این مسائل حرف می‌زنیم، به خرجش نمی‌رود، نه اینکه رد می‌کند، نه؛ اما آنچه که شما در باب اقتصاد اسلامی با او حرف می‌زنید، با یافته‌های علمی او، با آن دو تا چهار تاهایی که او در این علم تحصیل کرده، جور در نمی‌آید» (بیانات در دیدار جمعی از اساتید و فضلا و طلاب نخبه حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۸/۲).

«مسئله‌ی دیگر هم مسئله‌ی علوم انسانی است، که از مدّتی پیش این مطلب را مطرح کردیم؛ دلایل این کار هم مکرراً گفته شده. حقیقتاً ما نیازمند آن هستیم که یک تحول بنیادین در علوم انسانی در کشور به وجود بیاید. این به معنای این نیست که ما از کار فکری و علمی و تحقیقی دیگران خودمان را بی‌نیاز بدانیم - نه، برخی از علوم انسانی ساخته و پرداخته‌ی غربی‌ها است؛ در این زمینه کار کردند، فکر کردند، مطالعه کردند، از آن مطالعات باید استفاده کرد - حرف این است که مبانی علوم انسانی غربی، مبانی غیرالهی است، مبانی مادی است، مبانی غیرتوحیدی است؛ این با مبانی اسلامی سازگار نیست، با مبانی دینی سازگار نیست. علوم انسانی آن‌وقتی صحیح و مفید و تربیت‌کننده‌ی صحیح انسان خواهد بود و به فرد و جامعه نفع خواهد رساند که براساس تفکر الهی و جهان‌بینی الهی باشد؛ این امروز در دانش‌های علوم انسانی در وضع کنونی وجود ندارد؛ روی این بایستی کار کرد، فکر کرد» (بیانات در دیدار اساتید دانشگاه‌ها، ۱۳۹۳/۴/۱۱).

نکته قابل ذکر دیگر این است که میزان ناسازگاری و تعارض علوم انسانی موجود با هویت انقلاب اسلامی تشکیکی است و در برخی از شاخه‌های علوم انسانی، بیشتر و در برخی دیگر کمتر است؛ به عنوان مثال دانش حقوق هرچند نیاز به تکامل دارد، ولی در بسیاری از عرصه‌ها با فقه اسلامی هماهنگ است. با این وجود دانش فلسفه حقوق هنوز، در سنت اسلامی به شکل بومی متولد نشده است و فلسفه حقوق موجود با شکل مطلوب آن فاصله زیادی دارد که در ادامه این مقاله تا حدودی به آن پرداخته می‌شود.

۲-۲-۲. ضرورت تحول در علوم انسانی موجود

از یک سو، به دلیل نقش بی‌بدیل علوم انسانی در نظام حکمرانی و عرصه تحول قضائی،^۱ و از سوی دیگر، به سبب غیرالهی بودن علوم انسانی موجود، تحول در این حوزه ضرورتی انکارناپذیر دارد. تأخیر در این تحول، به‌ویژه در نظام قضائی و حکمرانی، می‌تواند خسارت‌های سنگینی را متوجه کشور سازد: «مهندسی فرهنگی و موضوع تحول و نوسازی در نظام آموزشی و علمی کشور اعم از آموزش عالی و آموزش و پرورش و نیز تحول در علوم انسانی که در دوره‌های گذشته نیز مورد تأکید بوده است، هنوز به سرانجام مطلوب نرسیده است، به تعویق افتادن این امور خسارت بزرگی متوجه انقلاب اسلامی خواهد کرد، لذا باید این امور جدی‌تر گرفته شده و با یک بازنگری و برنامه‌ریزی جدید طی مدت زمان معقول و ممکن به سرانجام خود برسد» (حکم آغاز دوره‌ی جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی؛ ۱۳۹۳/۷/۲۶).

«اینکه بنده درباره‌ی علوم انسانی در دانشگاه‌ها و خطر این دانش‌های ذاتاً مسموم هشدار دادم - هم به دانشگاه‌ها، هم به مسئولان - به خاطر همین است. این علوم انسانی‌ای که امروز رائج است، محتواهایی دارد که ماهیتاً معارض و مخالف با حرکت اسلامی و نظام اسلامی است؛ متکی بر جهان‌بینی دیگری است؛ حرف دیگری دارد، هدف دیگری دارد. وقتی این‌ها رائج شد، مدیران براساس آن‌ها تربیت می‌شوند؛ همین مدیران می‌آیند در رأس دانشگاه، در رأس اقتصاد کشور، در رأس مسائل سیاسی داخلی، خارجی، امنیت، غیره و غیره قرار می‌گیرند» (بیانات در دیدار طلاب و فضلا و اساتید حوزه علمیه قم، ۱۳۸۹/۷/۲۹).

۱. از طرفی رشد و اعتلای دستگاه قضائی امری ضروری است؛ از این‌رو همواره باید پیگیری شود:

«باید در نظام اسلامی، نسبت به رشد و اعتلای روزافزون دستگاه قضائی، همت گماشته شود و در هیچ حدی قانع نبود» (بیانات در مراسمات بیعت مسئولان قوه قضائیه ۱۳۶۸/۴/۷).

«تحول یک چیزی نیست که متوقف بشود؛ تحول طبعاً در هر برهه‌ای از زمان با افکار جدید با دریافت‌های جدید و ابتکارات تازه مطرح می‌شود... تحول باید بر مبنای اصول و مبانی فکری اسلامی و دینی باشد؛ ... تحول در چارچوب و قالب یک مبانی متقن و محکمی که از اسلام و از قرآن و مبانی دینی گرفته شده به وجود خواهد آمد» (بیانات در ارتباط تصویری با همایش سراسر قوه قضائیه ۱۳۹۹/۴/۷).

«مسئله‌ی رویکرد تحوّل در قوه باید ادامه پیدا کند، متوقف نشود بلکه باید شدّت پیدا کند؛ تقویت بشود تا بتواند به آن آخر راه و سرمنزل نهایی برسد» (۱۴۰۰/۴/۷) تحوّل، در چهارچوب و قالب یک مبانی متقن و محکمی که از اسلام و از قرآن و مبانی دینی گرفته شده به وجود خواهد آمد. مدیریت هم در تحوّل لازم است. ۱۳۹۹/۴/۷.

«علوم انسانی روح دانش است. حقیقتاً همه‌ی دانش‌ها، همه‌ی تحرکات برتر در یک جامعه، مثل یک کالبد است که روح آن، علوم انسانی است. علوم انسانی جهت می‌دهد، مشخص می‌کند که ما کدام طرف داریم می‌رویم، دانش ما دنبال چیست. وقتی علوم انسانی منحرف شد و برپایه‌های غلط و جهان‌بینی‌های غلط استوار شد، نتیجه این می‌شود که همه‌ی تحرکات جامعه به سمت یک گرایش انحرافی پیش می‌رود. امروز دانشی که غرب دارد، شوخی نیست؛ چیز کوچکی نیست. دانش غرب یک پدیده‌ی بی‌نظیر تاریخی است؛ اما این دانش در طول سال‌های متمادی در راه استعمار به‌کار رفته، در راه برده‌داری و برده‌گیری به‌کار رفته، در راه ظلم به‌کار رفته، در راه بالاکشیدن ثروت ملت‌ها به‌کار رفته؛ امروز هم که می‌بینید چه‌کار دارند می‌کنند. این برآثر همان فکر غلط، نگاه غلط، بینش غلط و جهت‌گیری غلط است که این علم با این عظمت - که خود علم یک چیز شریفی است، یک پدیده‌ی عزیز و کریمی است - در این جهت‌ها به‌کار می‌افتد. البته در مورد علوم انسانی نکات خوبی را یکی از دوستان اینجا بیان کردند» (بیانات در دیدار جمعی از نخبگان و برگزیدگان علمی، ۱۳/۷/۱۳۹۰).

از این رو برای جلوگیری از چنین خسارت‌هایی باید برای ایجاد تحول گام‌های سریع برداشت و به طی این مسیر تحولی اعتقاد داشت، البته برای طی کردن این مسیر خطیر به سلامت، نیاز به صاحب‌نظران خبره است:

«یکی از آن مبانی اساسی و ارزش‌های اساسی عبارت است از اعتقاد به پیشرفت، اعتقاد به تحوّل، به تکامل، و تعامل با محیط، البته با پرهیز از انحراف‌ها و خطاهایی که در این راه ممکن است وجود داشته باشد. تحوّل و تکامل؛ هم فقه ما، هم جامعه‌شناسی ما، هم علوم انسانی ما، هم سیاست ما، هم روش‌های گوناگون ما باید روزبه‌روز بهتر بشود، منتها به دست آدم‌های خبره، به دست آدم‌های وارد، به دست انسان‌های اهل تعمّق و کسانی که اهلیت ایجاد راه‌های نو را دارند؛ نیمه‌سوادها و آدم‌های ناوارد و مدّعی نمی‌توانند کاری انجام بدهند. به این باید توجه داشت؛ این‌ها همه یک صراطی است که چپ و راست دارد؛ از وسط جاذبه باید حرکت کرد» (بیانات در مراسم بیست و هفتمین سالگرد رحلت امام خمینی - رحمه‌الله - ۱۴/۳/۱۳۹۵).

با این وجود برخی از صاحب‌نظران داخلی، علوم انسانی موجود را چون وحی منزل می‌ستایند و همین امر موجب اخلال در روند تولید دانش بومی و نظام حکمرانی می‌شود که درنهایت به ناکارآمدی آن منجر می‌شود.^۱

۱. «نظریه‌های جامعه‌شناسی غرب، مثل قرآن برای بعضی‌ها معتبر است؛ از قرآن هم معتبرتر! فلان جامعه‌شناس این جور می‌گفته؛ این دیگر برو برگرد! ندارد! چرا؟! بنشینید فکر کنید؛ نظریه‌پردازی کنید؛ از موجودی این دانش‌ها در

۳. علوم انسانی بومی و مطلوب

۳-۱. علوم انسانی بومی و مطلوب از منظر مقام معظم رهبری

برای تحقق علوم انسانی بومی و مطلوب، ضروری است که از تقلید صرف از غرب پرهیز شود و با بهره‌گیری از ابزار علم، روش‌های علمی معتبر، و تکیه بر فرهنگ و سنت علمی اسلامی گام برداشت. این رویکرد علمی مانعی برای استفاده‌ی بهینه از دستاوردهای فکری و تجربی غرب نیست؛ بلکه

دنيا استفاده كنيم؛ بر آن چیزی بیفزاییم و نقاط غلط آن را بر ملا کنیم. این از جمله‌ی کارهایی است که جزو الزامات حتمی پیشرفت است» (بیانات در دیدار استادان و دانشجویان کردستان، ۱۳۸۸/۲/۲۷).

«چرا در زمینه‌ی علوم انسانی وقتی گفته می‌شود که بنشینیم فکر کنیم و علوم انسانی اسلامی را پیدا کنیم، یک عده‌ای فوراً برمی‌آشوبند که «آقا! علم است؟ علم است؟ در علوم تجربی که علم بودنش و نتایجش قابل آزمایش در آزمایشگاه است، این همه غلط بودن یافته‌های علمی روزبه‌روز دارد اثبات می‌شود، آن وقت شما در علوم انسانی توقع دارید [غلط نباشد]؟ در اقتصاد چقدر حرف‌های متعارض و متضاد وجود دارد! در مدیریت، در مسائل گوناگون علوم انسانی، در فلسفه، این همه حرف‌های متعارض وجود دارد» (بیانات در دیدار جمعی از استادان، نخبگان و پژوهشگران دانشگاه‌ها، ۱۳۹۷/۳/۲۰).

«این علم را - چه در زمینه‌ی اقتصاد و چه در زمینه‌های جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و سیاست - به شکل وحی منزل از مراکز و خاستگاه‌های غربی گرفته‌ایم و به صورت فرمول‌های تغییرنکردنی در ذهنمان جا داده‌ایم و براساس آن می‌خواهیم عمل و برنامه‌ی خودمان را تنظیم کنیم! گاهی که این فرمول‌ها جواب نمی‌دهد و خراب درمی‌آید، خودمان را ملامت می‌کنیم که ما درست به کار نگرفته‌ایم؛ در حالی که این روش، روش غلطی است» (بیانات در دیدار جمعی از اساتید دانشگاه‌ها، ۱۳۸۲/۸/۸).

«الآن شما اگر در علوم انسانی، در علوم طبیعی، در فیزیک و در ریاضی و غیره یک نظریه‌ی علمی داشته باشید، چنانچه برخلاف نظریات رایج و نوشته‌شده‌ی دنیا باشد، عده‌ای می‌ایستند و می‌گویند حرف شما در اقتصاد، مخالف با نظریه‌ی فلانی است؛ حرف شما در روان‌شناسی، مخالف با نظریه‌ی فلانی است. یعنی آن‌طوری که مؤمنین نسبت به قرآن و کلام خدا و وحی الهی اعتقاد دارند، این‌ها به نظرات فلان دانشمند اروپایی همان اندازه یا بیشتر اعتقاد دارند! جالب اینجاست که آن نظریات کهنه و منسوخ می‌شود و جایش نظریات جدیدی می‌آید؛ اما این‌ها همان نظریات پنجاه سال پیش را به عنوان یک متن مقدس و یک دین در دست می‌گیرند! ده‌ها سال است که نظریات پوپر در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی کهنه و منسوخ شده و ده‌ها کتاب علیه نظریات او در اروپا نوشته‌اند؛ اما در سال‌های اخیر آدم‌هایی پیدا شدند که با ادعای فهم فلسفی، شروع کردند به ترویج نظریات پوپر! سال‌های متمادی است که نظریات حاکم بر مراکز اقتصادی دنیا منسوخ شده و حرف‌های جدیدی به بازار آمده است؛ اما عده‌ای هنوز وقتی می‌خواهند طراحی اقتصادی بکنند، به آن نظریات کهنه‌ی قدیمی نگاه می‌کنند! این‌ها دو عیب دارند: یکی اینکه مقلدند، دوم اینکه از تحولات جدید بی‌خبرند؛ همان متن خارجی را که برای آن‌ها تدریس کرده‌اند، مثل یک کتاب مقدس در سینه‌ی خود نگه داشته‌اند و امروز به جوان‌های ما می‌دهند. کشور ما مهد فلسفه است، اما برای فهم فلسفه به دیگران مراجعه می‌کنند!» (بیانات در دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های استان همدان، ۱۳۸۳/۴/۱۷).

می توان باتوجه به مبانی بومی و اسلامی، به واکاوی علوم انسانی غربی پرداخت و عناصر مثبت و صحیح آن را در فرایند شکل گیری و تکوین دانش بومی علوم انسانی به کار گرفت:

«اینکه من روی مسائل علوم انسانی حساسیت به خرج می دهم؛ ما به هیچ وجه نگفتیم که دانسته های غربی ها را که در زمینه های گوناگون علوم انسانی پیشرفت های چند قرنی زیادی داشتند، یاد بگیریم یا کتاب های این ها را نخوانیم؛ ما می گوئیم تقلید نکنیم،... هیچ ایرادی هم ندارد که ما از روان شناسی و جامعه شناسی و فلسفه و علوم ارتباطات و همه ی رشته های علوم انسانی که غرب ایجاد و تولید کرده یا گسترش داده، استفاده کنیم. من بارها گفته ام که ما از یادگیری به هیچ وجه احساس سرشکستگی نمی کنیم. لازم است یاد بگیریم، از غرب یاد بگیریم، از شرق یاد بگیریم - «اطلبوا العلم ولو بالصّین» - خب، اینکه روشن است. ما از این احساس سرشکستگی می کنیم که این یادگیری به دانایی و آگاهی و قدرت تفکر خود ما منتهی نشود. همیشه که نمی شود شاگرد بود؛ شاگردی می کنیم تا استاد شویم. غربی ها این را نمی خواهند؛ سیاست استعماری غرب از قدیم همین بوده؛ می خواهند در دنیا یک تبعیضی، یک دو هویتی ای، یک دو درجه ای در مسائل علمی وجود داشته باشد.... غربی ها علی رغم ظاهر نونوار اتوکشیده ی ادکلن زده ی منظم و مرتب و داعیه های حقوق بشرشان، چه وحشیگری عظیمی در این مقوله کردند. نه اینکه فقط آدم ها را بکشند؛ در دورنگهداشتن ملت های تحت استعمار خودشان از عرصه ی پیشرفت و امکان پیشرفت در همه ی زمینه ها هم تلاش زیادی کردند. ما می خواهیم این اتفاق نیفتد. ما می گوئیم علوم انسانی را یاد بگیریم تا بتوانیم شکل بومی آن را خودمان تولید کنیم و این را به دنیا صادر کنیم. بله، وقتی که این اتفاق افتاد، آنگاه هر یک نفری که از مرزهای ما خارج می شود، مایه ی امید و اتکای ماست. بنابراین ما می گوئیم در این علوم مقلد نباشیم. حرف ما در زمینه ی علوم انسانی این است» (بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان، ۱۳۹۰/۵/۱۹).

۳-۱-۱. ابتدای بر جهان بینی توحیدی

علوم انسانی مطلوب باید بر مبانی توحیدی بنا شود؛ چرا که بنای زندگی انسان موحد بر این پایه استوار است:

«توحید غیر از آنکه یک بینش فلسفی است یک شناخت علم زا و زندگی ساز نیز هست یعنی عقیده ای است که بنای زندگی اجتماعی و فردی انسان ها باید بر پایه آن نهاده شود» (طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، ص ۲۳۹).

«مسائل علوم انسانی غیر از مسائل سایر دانش ها و علوم صرف... است. این ها مسائلی است که موضوعاتشان در - به اصطلاح - آمیختگی با دین یا ناآمیختگی با دین نتایج دوگانه ای دارد... باید

تلاش کرد برای اینکه علوم انسانی را برپایه‌های اسلامی، با دید اسلامی، با تفکر اسلامی و مبتنی بر جهان‌بینی اسلامی تدوین کنیم» (در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی ۱۳۷۱/۹/۱۹).

غایت نهایی چنین علمی نیز رساندن انسان‌ها به توحید است:

«علم اگر برای انسان، برای آرمان‌های انسانی برای بشریت که غایت آن رسیدن به خدا است باشد معنی پیدا می‌کند» (پیام به مناسبت برگزاری سمینار هفته وحدت حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۰/۹/۲۷)

۲-۳. علوم انسانی بومی و مطلوب از منظر برخی اندیشمندان مسلمان معاصر

همان‌گونه که بیان شد علوم انسانی موجود بر مبنای ناسازگار با دین بنا شده‌اند در حالی که بنانهادهان تمدن اسلامی بدون علم دینی ممکن نیست؛ علم بر فرهنگ و اخلاق تأثیر مستقیم می‌گذارد و باید نسبت وحی، عقل و تجربه از نو سامان یابد. از این‌رو بحث درباره‌ی علم دینی ضروری است این مسئله از مسائل پرچالش در حوزه فلسفه علم و فلسفه دین است. در این زمینه، دیدگاه‌های مختلفی شکل گرفته است. برخی دیدگاه‌ها به صورت خام و اولیه و برخی دیگر در ساختار و قالب یک نظریه علمی ارائه شده است. «سه دسته‌بندی کلی در این دیدگاه‌ها دیده می‌شود نظریه کسانی که سعی نموده‌اند گزاره‌های دینی را با محک تجربه بیازمایند و یا حداقل بر آن‌ها مهر تأیید بزنند؛ نظریه دوم دیدگاه کسانی است که دین را مجموعه‌ای از گزاره‌های ارزشی ناظر به سعادت انسان می‌داند و علم را مجموعه گزاره‌های توصیفی ناظر به عالم واقع می‌داند در حالی که بین این دو هیچ تعاملی وجود ندارد؛ و نظریه سوم دیدگاه کسانی است که سعی در درآمیختن گزاره‌ای دین و علمی دارند که ممکن است برخی از آن‌ها به دلیل عدم توجه به تفاوت‌های بنیادی میان آن دو به التقاط و ناهمگنی معرفتی دچار شوند، ولی برخی در صدد کشف روش‌شناسی این ارتباط برآمده‌اند» (باقری، ۱۳۷۴).

به هر صورت اکثر داعیان علم دینی معتقدند که همه علوم، چه علوم انسانی و چه علوم طبیعی، در بستر و حاشیه متافیزیک شکل گرفته و گسترش یافته‌اند؛ از این‌رو با دگرگونی در مبنای متافیزیکی، علوم نیز دچار تحول می‌شوند. به بیان دیگر، اگر متافیزیک حاکم بر علوم، الهی باشد، علوم نیز ماهیتی الهی پیدا می‌کنند و اگر متافیزیک سکولار و این جهانی باشد، علوم نیز به همان سمت سوق داده می‌شوند. با این حال، برای تحقق دگرگونی در علوم، ارائه روش‌ها و سازوکارهای مناسب امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

«موضوع علوم انسانی، کنش‌های انسانی است؛ یعنی مطالعه موجوداتی که افعال آن‌ها با اراده و آگاهی انسان تحقق می‌یابد و پیامدهایی را در پی دارد. علم دینی در حوزه علوم انسانی نیز در پی آن است که این نوع فهم و معرفت را دگرگون سازد. تحقق این تحول مستلزم آن است که ابتدا مبنای و

پیش فرض‌ها مورد بازنگری قرار گیرند و سپس پرسش‌هایی که در علوم انسانی مدرن مطرح شده‌اند اخذ شده و براساس آن مبانی جدید، پاسخ‌هایی شایسته برای آن‌ها ارائه شود. البته باید اذعان کرد که مسیر حرکت از مبانی نظری به پاسخ‌ها را نمی‌توان همانند روش‌های کمی یا کیفی رایج، به صورت مرحله‌به‌مرحله و دقیق تبیین کرد؛ بلکه نظریه‌پرداز با رفت و برگشت‌های مداوم میان مبانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، امکان ارزیابی و اصلاح فرایند نظری خود را می‌یابد. از همین رو، حمید پارسانیا علم دینی را یک نظام معرفتی می‌داند که ریشه در هستی‌شناسی، انسان‌شناسی و معرفت‌شناسی دینی دارد و بر این باور است که گزاره‌های دینی می‌توانند در شکل‌دهی به نظریه‌ها و روش‌های علمی نقش‌آفرین باشند» (پارسانیا، ۱۳۹۴).

و خسرو باقری نیز معتقد است که نظریه‌های علمی می‌توانند پیش فرض‌های خود را از گزاره‌های دینی وام بگیرند (باقری، ۱۳۷۴). مهدی گلشنی معتقد است که: «علم نه تنها از نظر جهت‌گیری و کاربرد، بلکه از نظر چارچوب متافیزیکی حاکم بر نظریه‌ها، به دینی و سکولار تقسیم می‌شود. ایشان علم دینی را نافی علم تجربی نمی‌داند، بلکه معتقد است علم دینی یعنی علمی که در چارچوب جهان‌بینی الهی و ارزش‌های اسلامی تفسیر و هدایت می‌شود و تأکید بر تأثیر پیش فرض‌های فلسفی و متافیزیکی بر علم دارد؛ وی معتقد است علم بی طرف در مرحله داور و غیرواقع‌گرایانه و دشوار است (حسنی بابک داداش‌پور و دیگران، ۱۴۰۱). استاد علی اکبر رشاد با عنایت به آسیب‌های علوم رایج و نقد آن‌ها و همچنین ظرفیت‌های دین اسلام و تحقق رسالت و غایت دین معتقد هستند که «دینی بودن علم به مؤلفه‌های رکنی آن یعنی مبادی، موضوع، مسائل، منطق و غایت برمی‌گردد و علم دینی عبارت است از: معرفت دستگاهوار متشکل از قضایای انباشته سازوار معطوف به مطالعه قلمرو معین و مبتنی بر مبادی نظری دینی که در جهت تکامل نفوس و تعالی حیات آدمیان براساس معرفت‌شناسی واقع‌گرا و با کاربست منطق علمی دینامیکال- دیالکتیک فراچنگ آمده باشد» (علی تبار فیروزجایی و دیگران، ۱۴۰۳). در این نظریه، دستگاهوار به معنای مجموعه‌ای نظام‌یافته از قضایای سازوار است، که به مطالعه قلمروی معین از واقعیت می‌پردازد. این معرفت، صرفاً انباشتی از اطلاعات پراکنده نیست، بلکه میان گزاره‌های آن انسجام، ارتباط درونی و ساختار منطقی برقرار است و از منظر روشی نیز دارای پویایی و تحول، بر پایه تضارب منابع معرفتی مختلف بنا شده است. برخلاف رویکردهای یک‌بعدی یا صرفاً تجربی، اذعان دارد که شناخت بشری، به‌ویژه در حوزه دین و معرفت دینی، فرایندی پیچیده، پویا و نیازمند دیالکتیک میان عقل، وحی، تجربه و شهود است تا بتوان به معرفتی جامع‌تر و عمیق‌تر دست یافت.

برخی «سودای تغییر علوم انسانی موجود را، امری ناممکن می‌دانند و برای تحقق علم دینی بر تحقق عالم دینی تأکید دارند؛ یعنی تا تمدن اسلامی بازتولید نشود، علم دینی نیز محقق نخواهد شد. از دید ایشان، علم دینی بیش از آنکه فنی یا روشی باشد، پدیده‌ای فرهنگی و تاریخی است» (خسروپناه، و دیگران، ۱۴۰۴).

از این رو به نظر می‌رسد مقصود از «دینی بودن علم» صرفاً آن نیست که پژوهشگر مسلمان باشد یا صرف افزودن آیاتی از قرآن به مباحث علمی؛ بلکه مقصود اصلی، بازسازی ساختار معرفت علمی بر بنیاد فلسفه و چارچوب جهان‌بینی اسلامی است و این امر نیاز به نظریه‌پردازی علمی دارد. از طرفی بدون شک «علم پایه تمدن است» (بیانات، ۱۳۸۲/۰۲/۲۲)؛ و علم منبع و منشأ تکوین فرهنگ و تمدن شمرده می‌شود، و این دو، در یک نسبت تعاملی و هم‌افزا، موجبات تعالی و شکوفایی یکدیگر را فراهم می‌سازند. به بیان دیگر، علم بستر بالندگی فرهنگ و تمدن را فراهم می‌کند و این هر دو، با تقویت متقابل، مسیر اعتلا و توسعه‌ی مداوم تمدن انسانی را هموار می‌سازند.

۴. گذار تکاملی از فلسفه حقوق موجود و تقریب به فلسفه حقوق مطلوب

همان‌گونه که بیان شد برای تحقق حکمرانی قضای اسلامی، تحول در علوم انسانی موجود امری لازم و ضروری است و یکی از این علوم انسانی مرتبط با امر قضا، فلسفه حقوق می‌باشد. گفتنی است در فلسفه حقوق موجود نیز مانند سایر علوم انسانی موجود نیاز به تحول ضروری به نظر می‌رسد که در ذیل به آن پرداخته می‌شود.

۴-۱. فلسفه حقوق و برخی پرسش‌های بنیادین

۴-۱-۱. حق، قانون و منشأ آن‌ها

منظور از فلسفه حقوق بررسی مبادی تصویری و تصدیقی حقوق است که نگاهی کاملاً توصیفی و گزارشی دارد (ابدالی، ۱۳۸۸: ۲۱) و این یعنی فلسفه‌ورزی در جهت کشف مبادی حقوق. برخی از پرسش‌های بنیادین در فلسفه حقوق، پرسش از چیستی «قانون»^۱ و «حق»^۲ و منشأ آن‌ها و نیز معیار تمایز نظام حقوقی از سایر نظام‌های هنجاری، به‌ویژه اخلاق است. این پرسش‌ها نه تنها ناظر به تعریف مفهومی حقوق است، بلکه مبانی اعتبار، الزام‌آوری و کارکرد آن را نیز در بر می‌گیرد. براساس دیدگاه حق‌محور می‌توان بر این نکته تأکید کرد که «حق» مفهوماً و وجوداً در مقام کشف متفرع بر «قانون» است؛ به این معنا که هر جا از حق سخن گفته می‌شود، پیش‌فرض آن وجود قاعده یا

1. Law.

2. Right.

قانونی است که منشأ شناسایی آن حق تلقی می‌گردد. براین اساس، قانون و به تبع آن حق را می‌توان در یک تقسیم‌بندی کلان به دو قسم «قانون اخلاقی» و «قانون حقوقی» تقسیم کرد. تمایز اساسی این دو، در برخورداری یا عدم برخورداری از ضمانت اجرای نهادی و الزام‌آور است؛ بدین گونه که قانون حقوقی واجد ضمانت اجرای رسمی است، در حالی که قانون اخلاقی فاقد چنین ویژگی‌ای است (طالبی، ۱۳۹۳: ۷۹-۸۰).

قوانین اخلاقی خود به دو دسته «وضع‌ی» و «غیروضع‌ی» قابل تقسیم‌اند. قانون اخلاقی وضع‌ی، قواعدی هستند که از سوی مرجع معتبر وضع تشریع یا وضع شده‌اند، نظیر قوانین شرایع الهی، صرف نظر از آنکه در یک نظام سیاسی خاص به عنوان قانون مصوب شناسایی شده باشند یا نه. این دسته از قوانین، منشأ پیدایش حقوق اخلاقی وضع‌ی می‌شوند؛ برخی حقوق مالی و غیرمالی مطرح در فقه اسلامی^۱ مانند حق تحجیر از این سنخ‌اند (همان، ص ۸۰).

در مقابل، قانون اخلاقی غیروضع‌ی ناظر به هنجارهایی است که حاصل جعل و وضع آگاهانه یک مرجع مشخص نیست، بلکه برآمده از عرف، سنت و رویه‌های تثبیت‌شده اجتماعی‌اند. قواعدی همچون لزوم احترام به بزرگ‌تر و حق اطاعت‌شدن او، از مصادیق این قسم^۲ به‌شمار می‌روند (همان، ص ۸۱).

بدیهی است که چنین قواعدی، وابسته به بسترهای فرهنگی و اجتماعی‌اند و ممکن است در عرفی معتبر و در عرفی دیگر فاقد موضوعیت باشند. همچنان که واضح است در این دسته‌بندی اخلاق به معنای ویژه‌ای به کار رفته است^۳ که از جهاتی اعم از تعریف مشهور و مصطلح است. در نظام معرفتی اسلام، بخش قابل توجهی از قوانین اخلاقی، قوانینی وضع‌ی‌اند که از جانب وحی الهی تشریع شده‌اند. از همین رو، تفاوت‌های معناداری میان فلسفه حقوق اسلامی و فلسفه حقوق سکولار پدید می‌آید.

۱. شاید مثال واضح و دقیق تر برای قوانین اخلاقی وضعی قوانین مربوط به عبادات فردی (مانند نماز و روزه،...) و اخلاقیات اسلامی در اصطلاح عرفی (مانند غیبت، دروغ،...) باشد که چون جنبه اجتماعی نیافته مورد قانونگذاری نظام سیاسی هم واقع نشده است و لذا خالی از ضمانت اجرا و الزام نهادی است. البته ممکن است در برخی فروعات و شرایط به جهت جنبه اجتماعی الزام شود که در این صورت طبق این تعریف اخلاقی نخواهد بود مانند قوانین مربوط به روزه‌خواری و یا قوانین اخلاق حرفه‌ای که برای آن حرفه خاص الزام شده است.

۲. شاید مثال واضح و دقیق تر قوانین اخلاقی غیروضع‌ی قوانین و سنت‌های محلی مردم باشد که نه توسط مرجع مشخصی وضع شده است و نه الزام نهادی دارد (مانند آداب و رسوم خاص غذاخوردن و سبک زندگی اقوام و طوایف مختلف،...).

۳. نبود ضمانت اجرا از سوی نهاد قدرت و نظام حقوقی.

به عنوان مثال، در یک جامعه سکولار ممکن است «داشتن روابط جنسی آزاد، مشروط به عدم تعرض به حقوق مادی دیگران» به عنوان یک حق اخلاقی غیروضعی پذیرفته شود، حال آنکه در نظام حقوقی و اخلاقی مبتنی بر وحی، چنین حقی اساساً موضوعیت ندارد و قواعد ناظر به روابط جنسی، مستقیماً از ناحیه شارع تعیین شده و تابع عرف اجتماعی نیستند.

نمونه‌ای دیگر از حقوق اخلاقی وضعی فاقد الزام حقوقی را می‌توان در اسناد و گفتمان‌های اخلاقی حاکم بر مجامع بین‌المللی مشاهده کرد؛ از جمله، حق برخورداری از جهانی‌سازی از سلاح‌های هسته‌ای. این گونه حقوق، یا اساساً فاقد مرجع مؤثر برای ضمانت اجرا هستند، یا حتی در صورت تعیین مرجع، از توان الزام‌آوری و بازدارندگی لازم برخوردار نیستند (همان، ص ۸۲). بنابراین تفاوت بنیادینی میان دو تلقی از فلسفه حقوق آشکار می‌شود؛ تفاوتی که ضرورت تأسیس و بسط «فلسفه حقوق» به مثابه دانشی مستقل، بومی و مبتنی بر مبانی علوم انسانی اسلامی را برجسته می‌سازد. دانشی که بتواند نسبت میان حق، قانون، اخلاق، وحی و عرف را در چارچوبی منسجم و نظری بازتعریف کند و مبنایی معتبر برای نظام حقوقی اسلامی فراهم آورد.

۴-۱-۲. نسبت علم با ایدئولوژی

یکی از بحث‌های پر دامنه و مهم در باب ماهیت علم، بررسی نسبت علم با «ایدئولوژی» است. مفهوم ایدئولوژی کاملاً واژه نوینی است که از قرن هجدهم به بعد در غرب مصطلح شده است و در همان جا نیز چندین معنای متفاوت برای ایدئولوژی ذکر شده است که گاه میان آن‌ها تباین وجود دارد. براین اساس متناسب با هر کدام از معانی ایدئولوژی، تفسیر خاصی از نسبت علم با ایدئولوژی قابل طرح است.

واژه ایدئولوژی ترکیبی از «ایده» و «لوژی» است و در نخستین کاربرد به معنای دانش «ایده‌شناسی» یا «علم مطالعه ایده‌ها» بود (آقابخشی و دیگران، ج ۱: ۹۲). ایدئولوژی از قرن نوزدهم به بعد همچنان به معنای باورها و اندیشه‌ها و ارزش‌های ناظر بر رفتار اجتماعی و سیاسی به کار می‌رود (پارسانیا، ۱۳۸۵: ۴۳).

این واژه در بستر دانش جدید و برای درک و بیان «ریشه اندیشه‌ها» وضع شده بود؛ اما مدلول آن به مجموعه اندیشه‌ها، ارزش‌ها و پندارهایی گفته می‌شد که در رابطه با جامعه و تاریخ بوده و فرد یا گروه خاصی حامل آنند. بنابراین تعریف، نظام کلی احکام عملی که در اصطلاح مذهبی «فروع دین» نام دارد، ایدئولوژی خوانده می‌شود (مصباح یزدی: ۲۹). به بیان دیگر دسته‌ای از آرای کلی و هماهنگ درباره رفتارهای انسان ایدئولوژی خوانده می‌شود. و به عبارت دیگر ایدئولوژی بر جهان‌بینی استوار

است و جهان‌بینی عبارت از نظر درباره جهان است آنچنان‌که هست؛ اما ایدئولوژی نظر درباره انسان است آنچنان‌که باید باشد (مطهری: ۱۱۵). البته برخی، ایدئولوژی را مسلمات و فرضیات غیرعلمی و غیرمنطقی برآمده از عرف و وضعیت اجتماعی فرض می‌کنند که نباید درباره‌اش چون و چرا کرد؛ این تعریف نسبتی با آموزه‌های دینی ندارد؛ چرا که انبیا آمده‌اند تا جهالت‌های قبیلگی و طبقاتی تعصبات و خرافات مسلم را زندگی بشر پاک کنند.

ایدئولوژی یا داده

پرسش از اینکه «آیا ایدئولوژی بر داده مقدم است یا داده بر ایدئولوژی»، ازجمله پرسش‌های بنیادین در فلسفه نظام قضائی و حقوقی است. پاسخ به این پرسش، پاسخی بسیط و یک‌سویه نخواهد بود؛ بلکه پاسخی تفصیلی، موقعیت‌مند و وابسته به نوع مسئله می‌طلبد.

یعنی در مقام کشف حق و باطل کدام حجت است و کدام در مقام کشف واقع، مقدم است و حکایت دقیق‌تر و درست‌تری از واقع دارد و در نتیجه به کدام در مقام عمل اولویت داده شود؟ در مقام پاسخ مکاتب فلسفی مختلف پاسخ‌های متفاوتی خواهند داد، نظیر اینکه پوزیتیویسم تنها به داده اهمیت می‌دهد و هرآنچه غیر داده باشد و از طریق غیر تجربه به دست آمده باشد را پوچ و غیرعلمی می‌داند. در حالی که در سنت عقلی و بومی فلسفه اسلامی که بر معرفت‌شناسی مبنایانه و واقع‌گرایانه بنا شده است، در مقام کشف واقعیات (اعم از هست‌ها و باید‌ها) در برخی موارد، می‌تواند ایدئولوژی مقدم بر داده باشد. در برخی دیگر، داده‌ها مقدم گردند، و در مواردی نیز، میان ایدئولوژی و داده رابطه‌ای تعاملی و دیالکتیکی برقرار است و نه رابطه تقدم و تأخر. به بیانی دیگر ایدئولوژی همواره، در کنار عقل، در تولید مبانی، چارچوب‌ها و گزاره‌های کلی نقش‌آفرینی می‌کند؛ اما اینکه در کدام جهات دیگر نیز تأثیر بگذارد بسته به مورد متفاوت خواهد بود.

در موضوع‌شناسی حقوق جهت مشخص نمودن حکم حقوقی - مبتنی بر فقه - باید از ابزار متناسب با موضوع بهره گرفت. گاه ماهیت موضوع به‌گونه‌ای است که تنها از طریق گردآوری داده‌های عینی و استفاده از روش‌های آماری و تجربی می‌توان به شناخت دقیق آن دست یافت. برای مثال، در مسئله عدم پرداخت مهریه و جایگزینی مجازات زندان با پابند الکترونیکی، (بر فرض پذیرش توسعه معنای حبس به آن)، پرسش‌هایی از این دست مطرح می‌شود: آیا این تغییر موجب ظلم حداکثری به زنان و تضعیف محسوس قوام خانواده می‌شود یا بالعکس؟ آیا برای مردان، اثر بازدارنده‌ای در تصمیم به طلاق یا پذیرش مهریه‌های سنگین دارد؟ و آیا می‌تواند به حل چالش فزاینده افزایش زندانیان منجر شود؟

پاسخ به این پرسش‌ها بدون داده‌های تجربی، مطالعات میدانی و تحلیل آماری قابل اتکا ممکن نیست. در چنین مواردی، داده بر ایدئولوژی تقدم دارد، زیرا بدون شناخت دقیق واقع، تطبیق حکم کلی بر مصداق دچار خطا خواهد شد.

همچنین در مرحله فهم دلالت آیات و روایات، لازم است ابتدا فهم روشنی از مفردات، ساختار زبانی و فضای فکری و فرهنگی حاکم بر عصر صدور دلیل حاصل شود. در اینجا، داده‌های تاریخی و قرائن بیرونی، در خدمت تبیین چارچوب ایدئولوژیک و مفهومی قرار می‌گیرند و نقش تقویتی و تکمیلی ایفا می‌کنند. همچنین در تشخیص صحیح «اهم و مهم» و اولویت‌بندی ارزشی و مصلحت‌سنجی‌ها، داده‌ها می‌توانند نقش‌آفرینی جدی داشته باشند.

در بسیاری از موارد نیز، رابطه میان ایدئولوژی و داده، رابطه‌ای تعاملی است. داده‌های صحیح، به فهم درست حکم و قانون منتهی می‌شوند، و از سوی دیگر، خطا در گردآوری یا تحلیل داده‌ها، به تولید قوانین و احکام ناصواب می‌انجامد. به همین قیاس، چارچوب‌های ایدئولوژیک نادرست نیز می‌توانند داده‌ها را به‌صورت گزینشی یا جهت‌دار تفسیر کنند و نتیجه‌ای معیوب به بار آورند.

بنابراین براساس نگاه دقیق به اسلام بین علم و ایدئولوژی اسلامی تعارض نیست؛ چرا که باید و نبایدهای اسلامی (تشریع) مبتنی بر واقعیت (تکوین) است و مشاهده تعارض بدوی نشان از آن این امر دارد که یا علم درواقع‌نمایی خود دچار خطا شده است و یا ایدئولوژی در فهم آموزه اسلامی دچار خطا شده است؛ لذا نیاز به تعامل و رفت‌وبرگشت بین این دو حوزه است تا اولاً علم نافع از غیرنافع روشن شود و علم به‌واسطه، ایدئولوژی در جهت صحیح خود قرار گیرد^۱ و هم در توسعه مرزهای علوم و واقعیات مؤثر افتد.

براین اساس، به‌جای ارائه پاسخی مطلق به تقدم یکی بر دیگری، باید بر ضرورت تشخیص دقیق موقعیت، تفکیک مراحل استنباط و اجرا، و توجه هم‌زمان به عقل، ایدئولوژی و داده‌های تجربی تأکید نمود.^۲ «به‌هرروی ایدئولوژی زدایی از علم و داده، خود رویکرد غیر علمی است و بیش از آنکه علمی

۱. اینکه ما دنبال کدام واقعیت برویم، دنبال کدام واقعیت نرویم، اینجا فکر و عقیده و ایدئولوژی- به قول فرنگی‌مآب‌ها- دخالت دارد. ما دنبال این علم نمی‌برویم، این علم، علم مضر است. این علم را انتخاب می‌کنیم، چون علم نافع است. علم نافع داریم، علم مضر داریم. بنابراین حتی در قضیه علم هم تفکر، اعتقاد، عقیده و به تعبیر فرنگی‌مآب‌ها ایدئولوژی، مؤثر است (در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ۱۳۹۴/۶/۲۵).

۲. همچنانکه واضح است اینکه در علوم انسانی و سنت فلسفی از کدام مکتب تبعیت کنی و در شناخت سنت نقلی اسلامی پیرو چه مکتب فقهی باشی یا فقه حکومتی و نظام‌ساز همه و همه در تعامل تو با مسائل دخیل خواهد بود

باشد رویکردی سیاسی و ایدئولوژیک است؛ چرا که هیچ‌کدام از آن جریان‌ها خود خالی از نوعی جهان‌بینی، عقیده و ایدئولوژی نیست» (بیانات در دیدار با جوانان استان خراسان شمالی ۱۳۹۱/۷/۲۳).

۴-۱-۳. قلمرو حق

در سنت فلسفه حقوق غربی از مجموع نظریه‌هایی که تاکنون در باب مفهوم حق و مبانی آن ارائه شده می‌توان دریافت که عموم نظریه‌پردازان انسان را صاحب حق دانسته‌اند و اقلیتی از آنان موجودات دیگری، از قبیل حیوانات را نیز دارای حق دانسته‌اند (راسخ، ۱۳۹۲: ۱۳۰)؛ ولی سنت فلسفه اسلامی اولاً الهی است و سرچشمه همه حقوق ذات اقدس الهی است^۱ و ثانیاً همه اشیای عالم، دارای حق هستند^۲ و حق استفاده و بهره‌وری انسان از موجودات عالم متوقف بر رعایت حقوق آن‌هاست و از این رو از آن‌ها به عنوان امانت‌های الهی در نزد انسان یاد شده است.

۴-۱-۴. بافت‌مندی مصادیق حق

برخی نویسندگان معتقدند: «اصل مفهوم حق امری جهان شمول به نظر می‌رسد، اما تعیین تجلیات و مصادیق آن عمدتاً وابسته به ویژگی‌های انسانی لازم‌الحمایه، بافت فکری/فرهنگی و شرایط اجتماعی/اقتصادی جوامع است و با توجه به این دیدگاه است که می‌توان پذیرفت تغییر دیدگاه و نظرگاه در باب ویژگی‌ها و ساحت‌های انسانی نهاد حق را متأثر می‌کند و به این معنا مصداق حق، امری بافت‌مند است» (همان: ۱۳۳).

براساس این دیدگاه انسان یک حقیقت ثابت با ویژگی‌های ثابت و مشخص شمرده نشده است و مقام کشف (اثبات) و واقع (ثبوت) باهم خلط شده است؛ چرا که ممکن است شناخت تمام ویژگی‌های نوع انسان امری مشکل و پیچیده باشد و لذا در شناخت آن براساس علم تجربی اختلاف نظر به وجود

و لذا تحول فضایی بدون با نگر در فقه و علوم انسانی و به‌طور خاص فقه حکومتی و نسبت آن با حقوق و تعامل آن با فلسفه حقوق بومی و اسلامی ممکن نخواهد بود.

۱. بدان که خداوند بر تو حقی دارد که همه چیز از آن حق پدید آمده است (رساله حقوق امام سجاد (ع)).

۲. حق حیوان آن است که در نگهداری و خوراک و سوارکاری، در حد توان آن توجه کنی و آن را به کار مفراط و ادا ساز، و بیش از نیاز از آن بهره نکشی... و حق ابزار (اشیاء) آن است که آن را در راه گناه به کار نبری و در آنچه برایش آفریده شده از آن بهره نبری. رساله حقوق امام سجاد (ع). بنابراین در منطق رساله حقوق، اسراف نکردن، آزار نرساندن به جانداران، و درست مصرف کردن اشیاء نه صرفاً توصیه اخلاقی، بلکه مصداق رعایت حقوق مخلوقات خداست؛ حقوقی که اگر ضایع شوند، در حقیقت تجاوز به حق الهی تلقی می‌شود؛ ن.ک. در آمدی بر فلسفه حق، محمد حسین طالبی.

آید، ولی این اختلاف در مقام کشف و شناخت است و وجود حقیقت ثابت انسان را انکار نمی‌کند. از طرفی دیگر ممکن است شناخت صحیح موجود پیچیده‌ای چون انسان از دسترس علم به معنای ساینس^۱ خارج باشد و هر نظریه و دیدگاهی آن را به گونه‌ای وانمایی کند، ولی از منظر عقل سلیم که از طریق شرع امداد شده قابل شناخت واقعی و صحیح است. براین اساس نسبی‌گرایی در شناخت اصل وجود انسان بی‌معنا خواهد بود و نمی‌توان در حق‌های وابسته به این شناخت تشکیک کرد و آن را تابع فرهنگ‌ها و شرایط اجتماعی و نیاز بشر تفسیر کرد؛ ازاین‌رو باید گفت در سخن این نویسندگان کثرت‌گرایی در معرفت و نسبی‌گرایی موج می‌زند و هر دوی آن‌ها از نظر فلسفه و سنت اسلامی مردود است^۲ که پرداختن به آن فرصتی دیگر می‌طلبد.

۴-۱-۵. نظریه حق و برابری ارزشی

«نظریه‌های حق موجود همگی بر اصل برابری ارزشی انسان‌ها و نه برابری واقعی آنان بنا شده است؛ یعنی آدمیان از آن حیث که انسان‌اند (عزیز و مکرم‌اند) باید برای آن‌ها موقعیت‌های برابر قائل شد و این امر دست‌کم در دو امر متجلی می‌شود: یکی در اعمال اراده و دیگری در بهره‌مندی از منابع. یعنی مهم این است که امکان اعمال اراده و بهره‌مندی از منابع برای یکایک فرزندان آدم به شکل برابر فراهم باشد. البته به گواهی تاریخ زندگی جمعی انسان، برابری ارزشی به‌خودی‌خود فراهم نیست، بلکه جهل و خودخواهی همواره موجب شکل‌گیری موقعیت‌های نابرابر و بهره‌مندی‌های ناروا شده است؛ لذا مبدعان مفهوم نهاد حق با کنارهم‌نهادن دو گزاره تجویزی (برابری ارزشی) و توصیفی (فراهم‌نبودن سازوکارهای تأمین و تضمین برابری ارزشی) به این نتیجه رسیده‌اند که باید تمهیداتی برگشت‌ناپذیر و پایدار برای تأمین و حفظ برابری ارزشی اندیشید. این تمهیدات در قالب «حق» به معنای مدرن بیان و ارائه شده‌اند» (همان: ۱۳۲ و ۱۳۳).

این سخن اگرچه از جهتی صحیح است، ولی کلام کامل و جامعی در مقایسه با توصیف نهاد حق در سنت اسلامی نیست در سنت اسلامی اگرچه همه انسان‌ها از حیث خلقت انسانی مکرم و عزیز دانسته شده‌اند^۳ و از همین حیث دارای حقوق برابر هستند، ولی ارزش انسان‌ها فقط در همین سطح

1 Science

۲. خسروپناه، عبدالحسین، استاد مطهری و نقد نسبی‌گرایی،

<http://chistiha.com/?tag=%d8%a7%d8%b3%d8%aa%d8%a7%d8%af-%d9%85%d8%b7%d9%87%d8%b1%db%8c>؛

همو، پلورالیزم معرفتی، نشریه فلسفه و کلام (حکمت و

فلسفه)، دوره ۱، شماره ۱، ۱۳۸۸، ص ۳۵-۴۵.

۳. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوُجُوهِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء/۷۰).

معنا نمی‌شود، بلکه براساس پارامترهایی چون تقوا^۱ و نزدیکی وجودی و یا دوری به حق تعالی نیز سطح‌بندی ارزشی می‌شوند. لذا نظریه حق در این سنت به بساطت سخن بالا نخواهد بود. در سنت اسلامی بین مؤمنین رابطه سلسله‌مراتبی از حق وجود دارد و برخی بر دیگری در حقوق اولویت دارند؛^۲ منتها این اولویت‌های ناشی از خودخواهی و رذایل اخلاقی نیست^۳ بلکه مبتنی بر برتری‌های وجودی حقیقی است و درنهایت به نفع حقوق کل جامعه خواهد بود در سنت اسلامی نهاد حق در نسبت با هماهنگی تکوین و تشریع تعریف شده است و این ساختار سازمان یافته است که در صورت اجرای صحیح جلوی همه خودخواهی‌ها در مرحله اعمال اراده‌ها و بهره‌مندی از منابع گرفته می‌شود در سنت اسلامی انسان کامل که به دور از همه خودخواهی‌هاست و از علم کامل برخوردار است در رأس قله حقوق قرار می‌گیرد و از منافع و حقوق همگان حراست می‌نماید. پس در سنت اسلامی در نهاد حق سطح‌بندی ارزشی و حقوقی وجود دارد، هرچند این امرنافی حقوق ثابت و مشترک همه انسان‌ها نیست، بلکه برعکس حامی و ضامن ایفای آن حقوق است.

۴-۱-۶. نظریه وجه تمایز

انسان از چه زمانی صاحب حق می‌شود، بر نظریه وجه تمایز و نظریه شخص مبتنی است به بیان دیگر ابتدا باید معلوم شود که حق را برای حمایت از چگونه موجوداتی به میان آورده‌ایم، به این معنا که چه ویژگی‌های درک‌داده‌ای از موجودات هست که آن‌قدر با ارزش و مهم است که باید به طریقی آن‌ها را حفظ و از آن‌ها حمایت کرد (همان: ۱۳۳).

ولی در سنت اسلامی انسان در رحم مادر، دارای نفس انسانی فوق مادی است و دارای حق حیات است، همچنین انسان در زمان جنینی دارای حق تربیت و رشد انسانی و قدسی است و لذا در دستورات

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت‌های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری کامل دادیم؛

۱. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات/۱۳).

ای مردم؛ ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و ملت‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌تردید گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست. یقیناً خدا دانا و آگاه است؛

۲. «الَّذِينَ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (احزاب/۶)

۳. «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (نجم/۳). و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید؛

تربیتی اسلام برای تربیت در دوران جنینی نیز باید و نبایدهایی تعیین شده است. با این دیدگاه نظریه شخص سنت اسلامی با سنت غربی تمایز فاحشی خواهد داشت اولاً در سنت اسلامی مافوق ماده انسان (نفس و روح) وجود دارد. ثانیاً خود همان امر، نکته کانونی هویت انسانی است.^۱

۴-۲. مبنای معرفت‌شناسانه فلسفه حقوق

واقع‌گرایی و ناواقع‌گرایی

درباره حقیقت مفاهیم حقوقی و اخلاقی دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه واقع‌گرایی که معتقد است احکام و ارزش‌های اخلاقی واقعیت دارند و جمله‌های اخلاقی حاکی از عالم واقع هستند؛ فیلسوفان مسلمان بر این باورند (فرح‌بخش، ۱۳۹۲: ۴۲). ایشان برای روشن‌ساختن حقیقت مفاهیم اخلاقی و حقوقی از تمیز بین مفاهیم ماهوی، مفاهیم فلسفی و مفاهیم منطقی بهره‌جسته‌اند و مفاهیم اخلاقی و حقوقی را همچون معقولات ثانی فلسفی دانسته‌اند که هرچند از ماهیت جنس و فصلی جوهر مادی برخوردار نیستند، ولی حقایق خارجی هستند و ذهن آن‌ها را از مقایسه امور خارجی انتزاع می‌کند و لذا منشأ انتزاع خارجی دارند؛ از این رو تابع خواست، میل و احساسات آدمیان یا اعتبار محض اجتماع نیستند (مصباح یزدی: ۱۳۸۱) و دیدگاه دوم که ناواقع‌گرایی خوانده می‌شود. این دیدگاه احکام و ارزش‌های اخلاقی را غیرواقعی می‌داند و معتقد به گسست میان گزاره‌های اخلاقی و عالم واقع است و اینکه جملات ارزشی و اخلاقی هیچ دلالتی بر امور واقع ندارند. بر این اساس اگر جمله‌های اخلاقی را غیرواقع‌نما دانسته شود، در این صورت، طبق قواعد منطقی نمی‌توان آن‌ها را از گزاره‌های واقع‌نما استنتاج کرد و به عبارت دیگر، بنابر ناواقع‌گرایی، میان جمله‌های اخلاقی و گزاره‌های واقع‌نما ارتباط منطقی وجود ندارد. بر این اساس به عنوان مثال نمی‌توان از اختلاف تکوینی زن و مرد به تفاوت نهاد حق در این دو پی برد؛ یا تفاوت در شناخت انسان (انسان‌شناسی‌های مختلف) ضرورتاً موجب تفاوت نهاد حق نیست چون اساساً ابتدای نهاد حق بر واقعیت به نحو منطقی پذیرفتنی نیست و به مغالطه «هست و باید» منجر می‌شود (Hume, 1985, p.469؛ راسخ، ۱۳۹۲: ۱۳۰).

بنابر ناواقع‌گرایی میان «باید» و «هست» یا «ارزش» و «واقع» یا «عمل» و «نظر» ارتباط منطقی وجود ندارد. بنابراین براساس ناواقع‌گرایی میان این دو نوع گزاره فاصله و شکاف عمیقی وجود دارد؛ در حالی که براساس دیدگاه فیلسوفان مسلمان عمدتاً میان باید و هست ارتباط وجود دارد. در زیر به برخی از این آراء اشاره می‌شود:

۱. «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر/۲۹).

پس چون او را درست و نیکو گردانم و از روح خود در او بدمم، برای او سجده‌کنان بیفتید.

دکتر مهدی حائری یزدی «باید» را نحوه‌ای از «هست» و از کیفیات آن می‌داند و براین اساس، میان هست و باید سنخیت و هم‌گونی برقرار می‌کند. از نظر وی، می‌توان از مقدمات حاوی هست، به نتایج ناظر به باید دست یافت. (حائری یزدی، ۱۳۸۴: ۳۲ و ۶۳). در مقابل، علامه طباطبایی قائل است که به لحاظ منطقی، استنتاج نتایج اعتباری از مقدمات حقیقی و بالعکس ممکن نیست؛ زیرا مفهوم «باید» در مقدمات توصیفی وجود ندارد و ادراکات اعتباری، زائیده عوامل احساسی‌اند. باین حال، ایشان میان ادراکات حقیقی و اعتباری شکافی مطلق قائل نیست و دو نوع رابطه میان آن‌ها برقرار می‌داند: نخست، رابطه مفهومی که براساس آن مفاهیم حقیقی مواد اولیه ذهن برای ساخت مفاهیم اعتباری‌اند؛ و دوم، رابطه وجودی که به واسطه آن، ادراکات اعتباری از طریق نیازها و غایات واقعی انسان، با واقعیت خارجی و کمال انسانی ارتباط می‌یابند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، مقاله ششم).

شهید مطهری نیز با تأکید بر فقدان رابطه نفس‌الامری میان مفاهیم حقیقی و اعتباری، استنتاج منطقی و تولیدی باید از هست را ناممکن می‌داند و میان جهان‌بینی (ادراک حقیقی) و ایدئولوژی (ادراک اعتباری) نیز رابطه تولیدی منطقی قائل نیست (مطهری، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۶).

آیت‌الله مصباح یزدی استنتاج «باید» از «هست» را ممکن و معقول می‌داند، مشروط بر آنکه مقدمات ناظر به غایت، کمال و حقیقت انسان باشند. براین اساس، اگر کمال نهایی انسان قرب الهی، راه آن عبادت، و حیات حقیقی انسان فراتر از زندگی دنیوی دانسته شود، می‌توان به‌طور معقول نتیجه گرفت که انسان باید افعال اختیاری خود را در مسیر سعادت اخروی و قرب الهی سامان دهد (مصباح، ۱۳۸۵: ۳۴).

نتایج

با توجه به مطالب بالا می‌توان گفت:

- از منظر مقام معظم رهبری تحقق حکمرانی قضای اسلامی بر دانش‌های قضائی و غیر آن مبتنی است.
- علوم انسانی همچون هوا در همه فضای حکمرانی منتشر است و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.
- علوم انسانی وارداتی بر مبانی الحادی و غیرتوحیدی استوار است و با هویت انقلاب اسلامی در تعارض است و لذا این علوم نه تنها به تقویت و رشد حکمرانی اسلامی دانش بنیان در قوه قضائیه کمک نمی‌کند، بلکه خود به‌عنوان مانعی بر سر راه کارآمدی و اثربخشی شبکه‌ای نظام قضائی قرار دارد.

- لازم است در خصوص علم دینی و علوم انسانی بومی نظریه پردازی شود تا از نتایج آن در حکمرانی قضای اسلامی بهره‌مند شد.
- فلسفه حقوق به عنوان یکی از دانش‌های پایه و اصلی در عرصه حقوق و به تبع قضا باید مورد توجه جدی تحولی قرار بگیرد و در صدد تولید دانش فلسفه حقوق بومی برآمد؛ چراکه دانش حقوق موجود فاصله زیادی با سنت اسلامی و حکمی ایران دارد؛ این فاصله و اختلاف از منشأ و قلمرو حق تا نظریات معرفت‌شناسی امتداد دارد و تنها محدود به چند نظریه فرعی و جزئی نمی‌شود.
- فلسفه حقوق بومی و اسلامی که در امتداد ثراث علمی و سنت حکمی و اسلامی است در معرفت‌شناسی مبتنی بر واقع‌گرایی است و هستی‌شناسی آن، ضرورت وجود واجب‌الوجود و پذیرش ذات غیبی او را مفروض می‌گیرد. در بعد انسان‌شناسی، نگاهی قرآنی و حکیمانه به انسان دارد، انسانی که دارای روح و نفس الهی است. جهان‌شناسی این رویکرد، معادباورانه بوده و اخلاق را در مسیر تکامل و رشد روحی و معنوی انسان هدف قرار می‌دهد. براساس دین‌شناسی، هماهنگی میان تکوین (نظام آفرینش) و تشریع (نظام قانونگذاری) به عنوان اصلی بنیادین پذیرفته شده است. چنین مبنایی، جایی برای نسبی‌گرایی در اخلاق و حقوق باقی نمی‌گذارد. در این دیدگاه، فایده‌گرایی، خودگرایی و بسیاری از مکاتب حقوقی و اخلاقی رایج، فاقد اعتبار بنیادی می‌شوند؛ بی‌قانونی و تضییع حقوق در هر سطحی، بی‌وجه و مردود تلقی می‌گردد. قوانین و حقوق حتی در تعامل با موجودات زنده غیرانسانی و اشیاء غیرزنده نیز جریان دارند. در تحلیل ضمانت اجراها و بازخوردهای قوانین، دامنه این ضمانت‌ها از سطح عالم مادی فراتر رفته و به ابعاد وجودی عمیق‌تری راه می‌یابد. ارزشمندی و حق‌داری موجودات، را میزان کمالات ذاتی و اکتسابی آن‌ها تعیین می‌کند کمالاتی که آن موجود را هماهنگ با عالم وجود قرار می‌دهد. در چنین فلسفه حقوقی، احترام به خلقت حکیمانه جایگزین منفعت‌اندیشی حریصانه می‌گردد. در نتیجه، قوانین این نظام حقوقی، ناگزیر، انسانی، مهربانانه و حکیمانه خواهد بود.

منابع

قرآن کریم.

بیانات و پیام‌های مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی). قابل دسترسی در پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار معظم‌له: Khamenei.ir

- بیانات در دیدار مسئولان قوه قضائیه (۱۳۶۸/۴/۷).
- بیانات در دیدار رئیس و مسئولان قوه قضائیه (۱۳۷۴/۴/۷).
- بیانات در دیدار مسئولان قوه قضائیه (۱۳۷۸/۴/۷).
- بیانات در دیدار جمعی از اساتید دانشگاه‌ها (۱۳۸۲/۸/۸).
- بیانات در دیدار زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی (۱۳۸۳/۱/۲).
- بیانات در دیدار دانشجویان و اساتید دانشگاه‌های استان همدان (۱۳۸۳/۴/۱۷).
- بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۸۴/۱۰/۱۳).
- بیانات در دیدار جمعی از اساتید، فضلا و طلاب نخبه حوزه علمیه قم (۱۳۸۹/۸/۲).
- بیانات در دیدار جمعی از نخبگان و برگزیدگان علمی (۱۳۹۰/۷/۱۳).
- بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران (۱۳۹۳/۱۱/۱۴).
- حکم آغاز دوره جدید شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۹۳/۷/۲۶).
- بیانات در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی (۱۳۹۴/۶/۲۵).
- بیانات در دیدار جمعی از استادان، نخبگان و پژوهشگران دانشگاه‌ها (۱۳۹۷/۳/۲۰).
- بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی خطاب به ملت ایران (۱۳۹۷/۱۱/۲۲).
- ارتباط تصویری با همایش سراسری قوه قضائیه (۱۳۹۹/۴/۷).
- خامنه‌ای، سیدعلی. طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن. تهران: دفتر نشر انقلاب اسلامی.

کتاب و مقالات فارسی

- ابدالی، مهرزاد. (۱۳۸۸). فلسفه حقوق و نظریه‌های حقوقی. تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- آقابخشی، علی؛ افشاری‌راد، مینو. (۱۳۷۳). فرهنگ علوم سیاسی. جلد ۱، تهران: نشر چاپار.
- باقری، خسرو. (۱۳۷۴). «هویت علم دینی»، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، دوره ۱، شماره ۳، ص ۱۵-۳.
- پارسانیا، حمید؛ سلطانی، مهدی. (۱۳۹۴). «روش‌شناسی علم دینی ناظر به علوم انسانی». فصلنامه معرفت فلسفی، سال دوازدهم، شماره ۳ (پیاپی ۴۷): ۱-۲۳.
- پارسانیا، حمید. (۱۳۸۵). سنت، ایدئولوژی، علم. قم: بوستان کتاب.
- حائری یزدی، مهدی. (۱۳۸۴). کاوش‌های عقل عملی. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
- حسینی، حمید؛ داداش‌پور، بابک؛ قیوم‌زاده، کامران. (۱۴۰۱). «تحلیل نظریه علم دینی دکتر مهدی گلشنی با تکیه بر مباحثه گلشنی و استعمارک»، پژوهش‌های علم و دین، سال سیزدهم، شماره ۱ (پیاپی ۲۵): ۲۵-۲۸.

- خسروپناه، عبدالحسین. (۱۳۸۸)، استاد مطهری و نقد نسبی‌گرایی. قابل دسترسی در: <http://chistiha.com>
- خسروپناه، عبدالحسین؛ یوسفعلی تبار، محمد. (۱۴۰۴)، «بررسی انتقادی دیدگاه دکتر داوری اردکانی در باب علم دینی». اندیشه نوین دینی، سال ۲۱، شماره ۸۰: ۱-۲۰.
- راسخ، محمد. (۱۳۹۲). حق و مصلحت: مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش. تهران: نشر نی.
- رمضان‌علی تبار فیروزجایی، قاسم ترخان. (۱۴۰۳)، «بررسی نظریه علم دینی استاد رشاد (مبادی، معیارها و ارکان)». فصلنامه ذهن، دوره ۲۵، شماره ۹۸: ۴۳-۵.
- طالبی، محمدحسین. (۱۳۹۳)، درآمدی بر فلسفه حق. تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۷۴)، اصول فلسفه و روش رئالیسم. جلد دوم، تهران: انتشارات صدرا، چاپ هشتم.
- فرح‌بخش، مجتبی. (۱۳۹۲)، جرم‌انگاری فایده‌گرایانه (جستاری در فلسفه حقوق کیفری). تهران: نشر میزان.
- قرهی قهی، راضیه، مسئله هست و باید، پژوهشکده باقرالعلوم.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۸۱)، فلسفه اخلاق. تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، چاپ اول.
- مصباح یزدی، محمدتقی. آموزش عقاید. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ص ۲۹.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۶۰)، شرح مبسوط منظومه. تهران: انتشارات حکمت، جلد ۱.
- مطهری، مرتضی. تکامل اجتماعی انسان. تهران: صدرا.
- موسوی، سیدمهدی، درآمدی بر علوم انسانی اسلامی در اندیشه حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی)، ناشر: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۴۰۳.

منابع لاتین

- Hume, David. (1985). *A Treatise of Human Nature*. Oxford: Clarendon Press.

-